



انتشارات مستضعفین

وابسته به آرمان مستضعفین

ارگان عقیدتی، سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران

اسلام، سوسیالیسم یا سرمایه‌داری، کدامین؟

شناسنامه کتاب:

چاپ اول: آرمان مستضعفین - شماره ۳۷ خرداد ماه ۱۳۵۹

چاپ دوم: هواداران آرمان مستضعفین - هلند - فروردین ماه ۱۳۶۹

تایپ مجدد: انتشارات مستضعفین - خرداد ماه ۱۳۹۱

فهرست

۱. مارکسیسم علمی و مارکسیسم دولتی، در وازدگی توده‌ها از سوسیالیسم: ۹
۲. سیستم اقتصادی اسلام دگماتیسم تا قبل از انقلاب اکتبر ۱۳
۳. اسلام دگماتیسم در مقابل سوسیالیسم: ۱۵
۴. آیا راه سوم، همان است که اسلام دگماتیسم می‌گوید؟ ۱۸
۵. اسلام انطباقی و سوسیالیسم: ۲۱
۶. اسلام تطبیقی و سوسیالیسم: ۲۳
۷. بی‌برنامه‌گی لیبرالیسم – ارتجاع، ریشه در کجاها دارد؟ ۲۴
۸. سرنوشت آزادی و سرنوشت انقلاب در گرو سوسیالیسم: ۲۷
۹. ضرورت طرح اقتصاد سوسیالیستی اسلام برای ما: ۲۹

قسمت اول:

مقدمه‌ای بر ضرورت

طرح اقتصاد

سوسیالیستی اسلامی

۱ - مارکسیسم علمی و مارکسیسم دولتی، در وازدگی توده‌ها از سوسیالیسم:

مارکسیسم از دو پیدایش دو سودمندی و فایده برای سرمایه‌داری به بار آورد و از دو جهت باعث انسجام و تقویت آن گردیده است. سودمندی اول از آنجا بود که به قول شریعتی در «به سر عقل آمدن سرمایه‌داری»، «مارکسیسم به همان اندازه که به آگاهی و خودآگاهی طبقه پرولتاریا کمک کرده، غیرمستقیم به آگاهی و خودآگاهی طبقه سرمایه دار هم کمک کرده است». یعنی وقتی که مارکسیسم آمد و در نیمه قرن نوزدهم، قوانین تحول تاریخ و عوامل ایجاد انقلاب طبقاتی و پرولتری را بر اساس دیالکتیک تاریخی کشف کرد و نشان داد که به واسطه چه عواملی و در اثر چه عللی و تحت چه شرایطی طبقه پرولتاریا تشکیل شده، رشد کرده و به حالت انفجاری در آمده به طوری که سرانجام در اثر تضاد جبری دیالکتیک، طبقه ضد خودش را کنار می‌زند و به شکلی انقلابی، از درون نظام سرمایه‌داری حاکم را منفجر می‌کند و بعد خودش روی کار می‌آید و طبقه حاکم می‌شود، مسلماً سرمایه‌داری حاکم بر قرن نوزدهم یک پدیده غیرانسانی و طبیعی که نبود تا شعور و درک و اراده و قدرت تصمیم و تغییر نداشته باشد، او هم وقتی که بر اساس تئوری‌های مارکس و پیش بینی‌های دقیق، حساب شده و کاملاً علمی و منطقی مارکس می‌فهمد که زمان مرگش فرا رسیده و قطعا و ضرورتاً قربانی جبر علمی تاریخ خواهد شد. بیکار که نخواهد نشست تا شاهد مرگ خودش باشد، بلکه او هم می‌آید (چنانکه آمد و کرد) و از همین قوانین علمی مارکس به سود خود استفاده می‌کند و با به وجود آوردن سرمایه‌داری سازشی و آمبورژوازه

کردن پرولتاریا از به وجود آمدن انقلاب طبقاتی جلوگیری می‌کند. یعنی مارکسیسم درست به همان اندازه که باعث افزایش سطح آگاهی پرولتاریا اروپا شد، باعث افزایش آگاهی بورژوازی هم شد و او را به سر عقل آورد. بالاخره همین به سر عقل آمدن بود که مانع از پیدایش انقلابات پرولتاری و مبارزات طبقاتی در اروپا شد و این، نخستین سودمندی بود که مارکسیسم برای سرمایه‌داری به بار آورد؛^۱ و اما دومین سودمندی، از یک سو مربوط می‌شد به مخالفت‌های شدید مارکسیسم علمی با مذهب که باعث تنفر توده‌ها از سوسیالیسم و گرایش آن‌ها به طرف سرمایه‌داری می‌شد و از سوی دیگر به مارکسیسم دولتی ارتباط پیدا می‌کرد که دیکتاتوری حزبی و فاشیستی استالین بعد از انقلاب اکتبر، طرفداران لیبرالیسم، اومانیسم را در غرب و شرق (به ویژه در غرب)، از سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی منزجر ساخت و طبیعتاً آن‌ها را به سوی سرمایه‌داری کشاند.

مارکس که بنیانگذار مارکسیسم علمی بود و همچنین سایر سردمداران مارکسیسم اعم از انگلس و لنین و استالین و مائو و... از یک ویژگی مشترک برخوردار بودند و آن مخالفت شدید با مذهب به عنوان عامل تخدیر و سکون توده‌ها و مانع بزرگ ایجاد انقلاب پرولتاری و برقراری سوسیالیسم بود. مارکس که خود پایه گذار مخالفت با مذهب بود، در اروپای نیمه قرن ۱۹ خود را با مسیحیت مواجه می‌دید و شاهد بود که این مذهب به ویژه در شکل کاتولیک آن، مهم‌ترین عاملی است که باعث یاس و سرخوردگی توده‌های پرولتاریا از مبارزه طبقاتی می‌شود و آن‌ها را به تسلیم و تمکین در برابر تضادهای طبقاتی وا می‌دارد. وی، این مسئله را به عنوان یک اصل عام در تمامی مذاهب به شمار آورد و دست به یک تعمیم ناشیانه زد و گفت که اساساً مذهب افیون توده‌هاست و باید که به شدت با آن مقابله کرد.

دیدگاه وی گر چه در رابطه با مذهب مسیحیت و به ویژه کاتولیک صادق و درست بود اما در رابطه با اسلام و به خصوص مذهب تشیع، صائب نبود. این امر، خود نشانگر این بود که مارکس نسبت به مذهب یک نگرش سطحی انجام داده و اصلاً و اساساً روحش از مذهب اسلام و تشیع با خبر نبود و هیچگونه تحلیل و تحقیق و ارزیابی پیرامون آن نداشته است و بدون آنکه شناختی از این مکتب داشته باشد، آن قانون عام خویش را صادر می‌کند و تمامی مذاهب را افیون توده‌ها می‌پندارد. این اعتقاد وی دو بازتاب به وجود می‌آورد: یکی در خود غرب و دیگری در شرق. به خصوص شرق اسلامی. توده‌های اروپایی که به سختی پایبند مذهب بودند و با تمام وجودشان

۱. توضیح کامل و مبسوط این مسئله را در سری جزوات مربوط به حرکت سید جمال قسمت اول با نام «رشد بورژوازی و پیدایش مارکسیسم» آورده ایم.

بدان اعتقاد و ایمان داشتند، وقتی که مخالفت‌های این سوسیالیست‌ها را با مذهب مورد اعتقاد خودشان دیدند، در ذهنشان این چنین تداعی شد که: «سوسیالیزم، یعنی مخالفت، ضدیت با مذهب و خدا»، این بود که به شدت از سوسیالیسم زده شدند و این زدگی با ازدگی، قاعدتا و جبراً آن‌ها را به سوی سرمایه‌داری سوق داد به خصوص که سرمایه‌داری خود را به شدت مدافع مذهب قلمداد می‌کرد و هم پروتستان را که ساخته خودش بود و هم کاتولیک را که ساخته فئودالیسم در قرون وسطی بود، در خدمت خویش گرفته بود و از وجودشان برای پیشرفت خود، سود می‌برد.

انعکاسی که این اندیشه مارکس، در شرق و به ویژه در شرق اسلامی پدید آورد، درست مشابه همان انعکاس غربی آن بود. یعنی توده‌های استعمار زده هر کدام به نحوی پایبند مذهب بودند و نسبت به اعتقادات خویش تعصب می‌ورزیدند، چنین پنداشتند که سوسیالیسم، مساوی است با نفی مذهب و ضدیت با اعتقادات مذهبی، طبعاً اینگونه نگرش به سوسیالیسم بستر و زمینه مناسبی می‌شود برای رشد و توسعه سرمایه‌داری مدافع مذهب!! اما بلای خاصی که این ضدیت مارکسیسم با مذهب، بر سر جهان اسلام آورد، این بود که اصولاً خود مکتب اسلام، بنیان‌گذار سوسیالیسم در شکل علمی‌اش می‌باشد^۲ و هیچگونه توافقی با فئودالیسم و یا سرمایه‌داری ندارد، اما مارکس که از این مسئله آگاهی ندارد، قانون عام خویش را شامل اسلام هم می‌کند و آن را افیون توده‌ها می‌پندارد. همین پندار غلط، توده‌های مسلمان را که قاعدتا می‌بایست از اولین و مهم‌ترین معتقدان به سوسیالیسم در جهان می‌باشند، به شدت از سوسیالیسم وازده می‌کند و از این پس، چنین می‌شود که هر کس در جهان اسلام بخواهد دم از سوسیالیسم بزند و واقعیت مکتب اسلام را مطرح کند، یا مهر ضد خدایی و ضد مذهبی بوی زده می‌شود و یا مهر التقاط؛ و کاملاً واضح و روشن است که این اعتقاد، بهترین بستر رشد بورژوازی و سرمایه‌داری را فراهم می‌سازد. زیرا که دو راه بیشتر موجود نیست، یا سوسیالیسم و یا سرمایه‌داری. کسی که از سوسیالیسم گریزان بود، به سوی سرمایه‌داری می‌رود و کسی که از سرمایه‌داری گریزان شد، به سوسیالیسم گرایش پیدا می‌کند.

فاجعه دیگر را مارکسیسم دولتی پدید آورد. این مارکسیسم که در زمان استالین در روسیه قوام و استحکام یافت، مبتنی بر دیکتاتوری خشک و بی روح حزبی - دولتی در قالب و به اسم دیکتاتوری پرولتاریا بود. در حالیکه استالین که خود تیلور این دیکتاتوری است، نه نماینده پرولتاریا بود و نه برخاسته از این طبقه ستم کشیده. بلکه

۲. بررسی این مسئله، موضوع اصلی بحث ما در این مقالات است که در آینده راجع به آن مفصلاً صحبت خواهد شد.

وی فردی قدرت طلب بود که کوشید تا در سایه زور و نفی آزادی‌های فردی و انسانی، سوسیالیسم مورد اعتقاد خویش را در شکل یک سیستم خشک بوروکراتیک حزبی - دولتی پیاده کند. دیکتاتوری فاشیستی استالین که با نام کمونیسم و دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا معرفی می‌شد، حاکی از یک نوع حکومت رهبر پرستی و فاشیسم گرایی غیرپرولتاریا بود که بر مبنای نفی اصالت‌ها و ارزش‌های انسانی و آزادی‌های فطری وی قوام یافته بود. معلم شهید شریعتی، سیستم حکومتی وی را این چنین توصیف می‌کند:

«پس از انقلاب اکتبر، با ظهور استالینیزم و مائوئیسم که از کمونیسم، یک جامعه منجمد و سرد و خفقان آمیز و هولناک، سرا پا بوروکراتیک (ساخت) بر اساس اکونومیسم و نظام دولت پرستی و کیش رهبرستانی که در آن، سیاست، عقیده، فلسفه علم و ادبیات و حتی هنر و ذوق و زیبایی از طرف ادارات دولتی مربوطه بر همه دیکته می‌شود و هر که کلمه‌ای غلط بنویسد یا خائن است یا دیوانه! و هر ابتکاری حرام است و هر اجتهادی بدعت و هر تجدید نظری کفر و هر که، هر جا و هر وقت، تا قیام قیامت، از نص کتاب منزل یا حدیث نبی مرسل یا امر امام مقتدر الطاعه یا حکم فقیه حاکم رسمی شرع یا فتوای رساله عملیه مرجع، غفلت کند مهدورالدم است و نجس و ملعون و با رطوبت نمی‌توان با او ملاقات کرد و نام این مکتب نه یک فرقه متعصب کهنه و تابویی مذهبی، که ایدئولوژی علمی و مترقی و متحول انقلابی و دیالکتیک او در سیاست جهانی و انسانی هم یک بازرگان فرصت طلب، که امتیاز می‌گیرد و ایمان می‌فروشد و همچون تشیع برای سلطنت صفوی و اسلام برای خلیفه عربی و مسیحیت برای قیصر رومی و جادوگری برای فرعون قبطی... ایدئولوژی برایش ابزار تخدیر مردم و توجیه حکومت است»^۳.

این سیستم فاشیستی و ضد آزادی فردی که در قالب کمونیسم و سوسیالیسم و با نام دیکتاتوری پرولتاریا به وجود آمده بود، قبل از همه اثرات منفی خویش را بر اومانیست‌ها و انسان گرایان غربی گذاشت که خود، از بورژوازی زده شده بودند و به دنبال راه چاره‌ای می‌گشتند. اینان نیز با مشاهده سیستم کمونیستی استالین، سوسیالیسم را با کمونیسم یکی گرفتند و به همان میزان که از کمونیسم منزجر می‌شدند، از سوسیالیسم هم متنفر گشتند و پیاده شدن آن را منافی با آزادی‌ها و اصالت انسان دانستند. اینها به سوی لیبرالیسم سیاسی و لیبرال‌های سیاسی نیز به سوی لیبرالیسم اقتصادی و بورژوازی و سرمایه‌داری سوق یافتند، زیرا که سوسیالیسم را ویران کننده کاخ آروزهای خویش می‌پنداشتند. تاثیر دیگر کمونیسم استالینی بر روی جهان شرق

و ملل شرق بود که اینان نیز سیستم کمونیستی و بالطبع سوسیالیسم را نابود کننده آمل و ایده آل‌های خویش دانستند و فهمیدند که در سایه چینی سیستمی هر چند از نظر اقتصادی به یک رفاه نسبی دست یابند اما از نظر انسان، آزادی‌هایشان سلب خواهد شد و اسیر دیکتاتوری حزبی - دولتی خواهند گشت. دلزدگی این توده‌ها از کمونیسم استالینی، سوسیالیسم را در نظر آن‌ها منفور ساخت و آن‌ها را به سوی سرمایه‌داری سوق داد. به خصوص توجه به این نکته حائز اهمیت است که ویژگی‌های کمونیسم استالینی، حربه‌ای برنده بود که در دست امپریالیسم قرار گرفت تا در کشورهای تحت سلطه، با علم کردن آن، اساسا سوسیالیسم را از ریشه و بنیان در نظر توده‌ها منفور سازد و مطرود نماید.

به این ترتیب، مارکسیسم علمی از یکسو و مارکسیسم دولتی نیز از سوی دیگر عواملی بودند که باعث دلزدگی توده‌ها از سوسیالیسم و گرایش یافتن آنان به سمت بورژوازی شدند.

۲ - سیستم اقتصادی اسلام دگماتیسم تا قبل از انقلاب اکتبر:

برای آنکه تاثیرات مارکسیسم علمی و دولتی را بر توده‌های مسلمان کشور خودمان بررسی کنیم، می‌بایست قبل از هر چیز این تاثیرات را بر اسلام دگماتیسم حوزه‌ها مورد مطالعه قرار دهیم زیرا که اندیشه‌ها و افکار توده‌های ما همواره در طول چند قرن اخیر تابع حوزه‌های علمیه بوده و اعتقادات آن‌ها ریشه در اسلام دگماتیسم داشته است؛ لذا است که هر تغییر و تحولی که در اسلام دگماتیسم حوزه‌ای پدید آید، عینا به متن توده‌ها منتقل می‌گردد.

اسلام از زمانی که پایه‌ها و ارکان دینامیک و پویای خویش را که عبارت بودند از: ۱. هجرت ۲. امر به معروف و نهی از منکر ۳. اجتهاد، از دست داد (منظور از دوران صفویه به بعد است)، به صورت اسلام دگماتیسم درآمد و از تکان و پوییش و زاینده‌گی افتاد و تنها در مثنی احکام ثابت و لایتغیر رساله‌های عملیه که از حوزه‌ها صادر می‌شود، خلاصه گشت. این اسلام به واسطه قطع پایه‌های دینامیکش، حالت تهاجمی اولیه خویش را از دست داد و حالت تدافعی به خود گرفت و کارش فقط محدود شد به حفظ خویش از تمامی خطرات و بلاهایی که ممکن است در مسیر زمان برایش پیش آید. یکی از این بلاها که پس از انقلاب اکتبر روسیه دامنگیر اسلام دگماتیسم شد، پیدایش کمونیسم و توسعه اندیشه‌های ماتریالیستی بود که به سوسیالیسم هم معتقد بودند.

از آنجا که اسلام اینان پویایی و تحرک لازم را برای مقابله فکری کردن با این جریان نوظهور نداشت، به ناچار تکفیر به دست گرفت و از در مخالفت و ضدیت با آن درآمد. این امر، در نهایت تشیع حاکم بر ایران را از سوسیالیسم متنفر می‌ساخت و به سوی سرمایه‌داری سوق می‌داد. اما قبل از آنکه به بررسی کامل‌تر این مسئله بپردازیم باید نگاهی به سیستم اقتصادی اسلام دگماتیسم بیندازیم و ببینیم که پیش از ورود سوسیالیسم (یعنی پیش از انقلاب اکتبر) چه صورتی داشت و بعد از آن تا به امروز، چه صورتی پیدا کرد؟

همانگونه که در پرسش و پاسخ شماره ۳ گفتیم، از زمان حاکمیت صفویه و تشیع صفوی، شیعیانی که تاکنون کارشان مبارزه و جنگ و گریز بود و در تلاش آن بودند تا بر طبق تئوری‌ها و خط فکری که از زمان امام صادق (ع) شکل گرفته بود، به حاکمیت برسند و بدین خاطر طبیعتاً اندیشه شان پویا و متحرک و دینامیک بود و بنا به ضرورت مبارزه و لزوم داشتن برنامه ریزی‌ها و تئوری‌های فکری به منظور عملی ساختن و پیاده کردن در دوران حاکمیت، آن‌ها ناچار بودند تا بر پایه سه اصل دینامیک مکتب حرکت کنند و کاملاً در جو سیاسی، اقتصادی، اجتماعی زمانشان قرار گیرند و در هر شرایطی راه حل‌ها و برنامه‌هایی برای حکومت کردن داشته باشند. اما از زمانی که صفویه بنام شیعه و به نام تشیع، بر مسند حکومت نشست و شیعیان احساس پیروزی و حاکمیت کردند، دیگر رفته رفته سودای مبارزه جویی و سیاست‌گرایی و جامعه‌گرایی از سرشان پرید و با پیدایش اسلام دگماتیسم صفوی و قطع پایه‌های دینامیکی اسلام، دیگر اینان خود را از دین و سیاست جدا کردند و به زندگی پرداختند. دین را به متولیان رسمی تشیع صفوی و سیاست را نیز به پادشاهان و سلاطین صفوی واگذار نمودند. این دو نیز که دست در دست یکدیگر داشتند و سرشان به استعمار و استثمار توده‌ها بند بود و دیگر، هیچ سودایی جز این در سر نداشتند.

اسلام دگماتیسم که از آن پس مذهب رسمی گردیده بود، اساساً خود را از سیاست جدا کرده بود و اصلاً در تلاش به کف آوردن حکومت و قدرت نبود، زیرا حکومت و قدرت را حامی خویش می‌دید و لزومی نداشت که با آن از در ستیز درآید. بنابراین، چون به دنبال حکومت کردن نبود، بالطبع نیازی به تئوری‌های اقتصادی، سیستم سیاسی، حکومتی، تشکیلات و سازماندهی و برنامه ریزی و این‌ها نداشت. سیستم اقتصادی اسلام دگماتیسم، از آن زمان تا پیش از انقلاب اکتبر روسیه و نفوذ اثرات آن به مرزهای پس از صفویه که روحانیت شیعه از دستگاه حکومتی مستقل شد، تنها ممر اقتصادی و زندگی معیشتی خود آن‌ها را تشکیل می‌داد. یعنی فرمول‌ها و تئوری‌های اقتصادی حوزه‌ها، صرفاً به یک سلسله مسائلی خلاصه می‌شد که در توضیحات

المسائل و رساله‌های عملیه پیرامون خمس و زکات مطرح شده بود و بجز این‌ها دیگر هیچ تئوری اقتصادی چه در شکل فتوالیسم، چه در سرمایه‌داری چه سوسیالیسم، از جانب آن‌ها ارائه نمی‌گشت و چون خود این خمس و زکات‌ها هم منبع تامین اقتصادی زندگی روحانیون و طلاب حوزه‌ها بود، در نتیجه می‌توان گفت که کل سیستم اقتصادی اسلام دگماتیسم تا پیش از انقلاب اکثیر، از مجموعه تئوری‌های تشکیل یافته بود که معاش حوزه‌ها را تشکیل می‌کرد. البته احادیث و روایات و آیات بسیار زیادی در زمینه اقتصاد اسلامی وجود داشت که چون این‌ها احتیاجی به بررسی آن‌ها حس نمی‌کردند و چون این بی‌نیازی سبب گشته بود تا پایه‌های دینامیک مکتب قطع گردد و هیچ‌گونه اجتهادی در مسائل اقتصادی و اجتماعی صورت نگیرد، در نتیجه همه آن‌ها عاطل مانده بود و در گوشه کتابخانه‌ها خاک می‌خورد.

۳ - اسلام دگماتیسم در مقابل سوسیالیسم:

پیدایش دیدگاه‌ها و نظرات اقتصادی در اسلام دگماتیسم که اخیرا در شاخه‌ها و جنبه‌های مختلف اش به شدت رایج شده است، باز می‌گردد به دوران بعد از انقلاب اکثیر روسیه، هر چند که تا پیش از این انقلاب و از دوران مشروطیت به این طرف نظریات سوسیالیستی توسط افرادی چون طالبوف، در جامعه ما تبلیغ می‌شد، اما این حرکت‌های فردی قادر نبود که اثرات آنچنانی در دیدگاه‌های اسلامی دگماتیسم بگذارد. پیروزی انقلاب اکثیر که اولین طلیعه حاکمیت سوسیالیسم در تحقق عملی آن در جهان بود، باعث شد تا اندیشه‌های سوسیالیستی رفته رفته و به طور گسترده‌ای در جهان گرسنه رواج پیدا کند و به خصوص پس از آنکه «ناسیونالیسم» در عمل نشان داد که نمی‌تواند تا نهایت به عنوان حربه‌ای موثر در انقلابات جهان گرسنه نقش ایفا کند. گرایش مبارزین ضد استعماری به سوسیالیسم بیشتر شد و هر چه خودآگاهی توده‌ها نسبت به امپریالیسم بیشتر می‌گشت و او را به عنوان دشمن عمده خود می‌شناختند، تبلیغات ضد سوسیالیستی آن در ایشان کمتر موثر واقع می‌شد و حتی باعث گرایش هر چه بیشتر آن‌ها به سوی سوسیالیسم نیز می‌گردید. چرا که آن‌ها وقتی امپریالیسم را دشمن خود دانستند، طبعا به سوی هر چه که وی با آن مخالفت کند، جذب می‌شوند و چون امپریالیسم می‌کوشید تا با نشان دادن چهره فاشیستی کمونیسم استالین، توده‌های جهان گرسنه را نسبت به سوسیالیسم بد بین کند، توده‌های بیدار شده و خودآگاه، برعکس به سوی آن جلب می‌شدند.

۴ . البته باید توجه داشت که منظور ما آن نیست که سوسیالیسم در شکل حقیق اش در روسیه شوروی تحقق عملی پیدا کرد. بلکه صرفا سوسیالیسم مورد اعتقاد لنین و استالین بود که در آنجا عملا بیان شد.

از سوی دیگر گرایش خلق‌های جهان گرسنه به سوسیالیسم، همانگونه که در پرسش و پاسخ ۴ گفتیم، بیشتر در مناطقی صورت می‌گرفت که مسیحیت کاتولیک بر آن‌ها حاکمیت داشت زیرا که این مذهب، یک ره آورد استعماری بود که اصالت توده‌ای نداشت و صرفاً به عنوان جاده صاف کن استعمار، به این خلق‌ها تحمیل شده بود. این بود که قاعدتا در یک مبارزه ضد استعماری، به سادگی می‌شد توده‌ها را بر علیه این مذهب استعماری برانگیخت و آن‌ها را نسبت بدان بی اعتقاد نمود. در حالیکه نفوذ و رشد سوسیالیسم در ممالک اسلام، به سبب آنکه مذهب آن‌ها دارای اصالت بود، به سختی امکان پذیر می‌گشت.

به هر حال پس از انقلاب اکتبر، سوسیالیسم توانست علیرغم دو مانعی که مارکسیسم دولتی و مارکسیسم علمی بر سر راهش ساخته بودند، راه خود را به جهان گرسنه باز کند و به تدریج توسعه و گسترش یابد. به موازات سایر ممالک، سوسیالیسم به ایران هم راه یافت و رفته رفته به صورت یک خط فکری مستقل و انقلابی، خود را در برابر اسلام دگماتیسم نمایان ساخت. اما وابستگی شدید توده‌های شیعه مذهب به روحانیت شیعه و تعصب تند و غلیظ آن‌ها نسبت به مذهب، بزرگترین مانعی بود که بر سر راه سوسیالیسم قرار گرفت و باعث گشت تا این اندیشه نتواند همچون مناطق مسیحی نشین و کاتولیک، به موفقیت دست یابد.

اسلام دگماتیسم که به ناگاه خود را با یک چنین اندیشه‌ای مقابل یافت که سوسیالیسم را در کادر ماتریالیسم و نفی خدا در مذهب مطرح می‌ساخت، بلافاصله همان اندیشه سوسیالیسم مساوی است با ضدیت با خدا و مذهب، در ذهنش نقش بسته و به شدت در مقابل آن موضعگیری نمود. در اولین بازتابی که اسلام دگماتیسم از خود نشان داد، به سرعت به سوی سرمایه‌داری متمایل شد و کوشید تا از آن، پایگاهی علیه سوسیالیسم بسازد بدون آنکه اصلاً ماهیت سرمایه‌داری و سوسیالیسم را بفهمد که چیست!

وی که موجودیت خویش را در مقابل سوسیالیسم به شدت در خطر می‌دید، برای حفظ خویش، خدا را و اسلام را مطرح ساخت و فریاد او اسلاما! و خدایا! برداشت و برای مقابله با سوسیالیسم نیز دست به دامن سرمایه‌داری شد.

اما به مرور زمان، اسلام دگماتیسم دریافت که با این حربه‌ها نمی‌تواند در مقابل سوسیالیسم ایستادگی کند و باید که دست به کار تدوین و ارائه یک نوع سیستم اقتصادی بشود که قادر باشد در مقابل این هجوم بی امان مقاومت نماید. این سیستم اقتصادی، به علت طبیعت مردم‌گرایی اسلام که حتی در شکل دگماتیسم و انحرافی‌اش، نه تنها

با فنودالیسم بلکه با سرمایه‌داری هم، چندان سر سازگاری ندارد^۵ و نیز به علت حربه مناسبی که ممکن است به دست سوسیالیست‌ها بیفتد و مذهب را جانبدار سرمایه‌داری معرفی کنند و بدان بتازند، نمی‌توانست سیستم سرمایه‌داری باشد. همچنین به علت مخالفتی که اینان با سوسیالیسم داشتند، این سیستم را نیز نمی‌توانستند بپذیرند، در نتیجه به فکر این افتادند تا سیستم اقتصادی خویش را به گونه‌ای انتخاب کنند که اولاً خارج از حوزه اندیشه‌های اسلام دگماتیسم نباشد و ثانیاً سرمایه‌داری باشد نه سوسیالیسم. اینجا بود که زمزمه‌هایی از درون حوزه‌ها برخاست که اسلام، نه سوسیالیسم است نه سرمایه‌داری، بلکه یک چیزی است مابین این دو!

آری، به این ترتیب بود که اسلام دگماتیسم که در مقابل هجوم بی پایان سوسیالیسم سخت به تدافع افتاده بود، خط سومی را ایجاد نمود که به رغم خودش، چیزی بود بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری. تئوری‌های آن نیز در کتاب‌های نظیر «اقتصاد ما»، «اقتصاد اسلامی» (علی تهرانی)، کتاب‌های گرامی و عقاید اصفهانی و بالاخره «اقتصاد توحید» (بنی صدر)، تبلور یافت. تمامی این‌ها کوشش دارند تا به نحوی سیستم اقتصادی اسلام را چیزی بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری معرفی کنند و جالب این است که تئوری‌های هیچ کدامشان نیز با یکدیگر شباهت اصولی ندارد و در حقیقت، هر کدام از آن‌ها یک سیستم اقتصادی خاصی را به نام «خط سوم» و «راه سوم» معرفی می‌کنند که حتی با یکدیگر در تضاد هم واقع می‌شوند. به تعداد این افراد ما سیستم اقتصادی اسلامی داریم و خط سوم داریم!

به هر حال، این خط سیری بود که اسلام دگماتیسم حوزه‌ها، از پس از رسوخ اندیشه‌های سوسیالیستی در ایران، طی کرد. ابتدا گرایش تندی به سوی سرمایه‌داری پیدا کرد که حتی اثرات آن را هم امروز نیز به وضوح می‌توانیم مشاهده کنیم، بطوریکه شخصیت‌هایی مثل رهبر انقلاب، در اجتماع سرمایه‌داران و صاحبان صنایع اعلام می‌کند که تا وقتی من زنده هستم، کسی حق ندارد و نمی‌تواند اموال شما را بگیرند و بعد هم اخلاقاً از آن‌ها می‌خواهد تا به کارگران کمک کنند و نگذارند که بر آن‌ها سخت بگذرد! امروزه اکثر مراجع تقلید با سرمایه‌داری تضادی احساس نمی‌کنند و حتی خودشان از سرمایه‌داران بزرگانند! تئوری‌های اقتصادی نیز که به عنوان راه سوم ارائه می‌شود، هیچ‌کدام مورد توافق اینان نیست که در کل حوزه‌های علمیه نیز گرایش عام و همگانی به سوی آن‌ها دیده نمی‌شود. تنها تیپ خاصی از طلاب هستند که به این

۵ در این رابطه ما حتی شاهدیم که نه سیستم برده‌داری و نه سیستم فنودالیته، به آن صورتی که در غرب وجود داشته است، در جهان اسلام هرگز وجود نداشته و در این مناطق، یک روابط تولیدی خاص حاکم بوده که ما آن را به جای فنودالیسم، فلاحتی می‌نامیم.

راه سوم می‌اندیشند و این‌ها نیز هر دسته‌ی شان طرفدار یکی از این راه‌های سوم‌اند.

به جز خطی که جانبدار سرمایه‌داری هستند، خط دیگری که تشکیل شد، همان مدعیان خط سوم هستند که این‌ها نیز در نهایت، نوعی سرمایه‌داری بزرگ کرده را ارائه دادند. نکته مهم این است که این خط بر اساس انگیزه منفی (ضدیت با سوسیالیسم تشکیل شده بود) و از همین رو از اصالت و ارزش مکتبی برخوردار نمی‌باشد ولی به هر حال برای خودش یک فکری است که بهتر از بی فکری آن هواداران سرمایه‌داری است. این خط سوم، از آغاز پیدایش، یک مسیر تکاملی را نیز پیموده که از قدیمی‌ترین کتاب‌ها (اقتصاد ما) تا جدیدترین و پیشرفته‌ترین آن‌ها (اقتصاد توحیدی) می‌باشد که این آخری، نمونه عالی سرمایه‌داری بزرگ کرده اسلام دگماتیسم است.

۴ - آیا راه سوم، همان است که اسلام دگماتیسم می‌گوید؟

تا زمانیکه سردمداران اسلام دگماتیسم در مورد اقتصاد و تئوری‌های اقتصاد اسلام سخن نمی‌گفتند و تنها صحنه جولان تئوری‌های اقتصادی، رساله‌های عملیه شان بود، تا حدودی می‌شد آن‌ها را توجیه کرد. زیرا مثلاً احکامی که در مورد زکات صادر شده است با توجه به موقعیت زمانی دوران صفویه و افشاریه و زندیه و قاجاریه، که فنودالیسم خاص کشورهای اسلامی (سیستم فلاحتی) حاکم بود، یک جنبه‌های ضد فنودالی داشت، زیرا زکات به ۹ چیز تعلق می‌گرفت: نقدین (طلا و نقره)، غلات اربعه (گندم، جو، خرما، کشمش) و اغنام ثلاثه (شتر، گاو، گوسفند). این ۹ چیز هم، در آن زمان‌ها بیشتر در اختیار فنودال‌ها و زمینداران و گوسفند داران بود، و هر چند که این خمس و زکات را (و بیش از زکات، خمس را) خرج حوزه‌های علمیه خویش می‌کردند ولی باز جای شکرش باقی بود که زکات آن‌ها بیشتر دامن مستکبرین را می‌گرفت، برخلاف امروز که دامن مستضعفین را بیشتر از مستکبرین می‌گیرد!

اما از زمانی که به برکت انقلاب اکبر و نفوذ اندیشه‌های سوسیالیستی به ایران، این‌ها موجودیت خویش را در خطر دیدند و به دست و پا افتادند تا راه چاره‌ای بیابند، دیگر به کلی از مسیر صحیح اقتصادی اسلام که همان سوسیالیسم اصیل و عملی است و ما نوع خاصش را در این سری مقالات بررسی خواهیم کرد، به دور افتادند و یا مستقیماً به سمت سرمایه‌داری رفتند و برای حفظ خویش دست به دامن آن شدند و یا آمدند و

۶. برخلاف امروز که اینها (البته منهای نقدین) متعلق به دهقانان فقیر و بی چیز است. اینها هنوز هم احکام شان را تغییر نداده اند و در حالیکه به آن دهقانان فقیر که دو تا شتر دارد، تعلق می‌گیرد، به این سرمایه دار و کارخانه دار بزرگ که هزاران کارگر را استثمار میکند، تعلق نمی‌گیرد!!

یک ملقمه و التقاطی از سرمایه‌داری و سوسیالیسم درست کردن (سرمایه‌داری بزرگ کرده!) و اسمش را راه سوم گذارند. در هر صورت، این‌ها وقتی که به تدافع افتادند، کاری که کردند این بود که ساحت پاک اسلام را با لکه‌های ننگ سرمایه‌داری آلودند و هر کدام از خط سومی‌ها کوشیدند تا به نحوی یک سرمایه‌داری بزرگ کرده را به نام سیستم اقتصادی اسلام معرفی نمایند.

تا پیش از آنکه اسلام دگماتیسم در جریان انقلاب اخیر مردم، به حکومت برسد شاید قبول این مسئله که بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم هیچ راه سومی وجود ندارد، برایش مشکل می‌نمود اما امروز که خود به حکومت رسید و در جریان عمل قرار گرفته است، دیگر باید عملاً این مسئله برایش حل شده باشد و دریافته باشد که حتی همان تئوری‌های اقتصاد توحیدی را که کامل‌ترین راه سومی است که ارائه شده، نمی‌تواند در عمل پیاده کند و به ناچار مجبور است تا به طرق گوناگون، سر و روی سیستم سرمایه‌داری حاکم را آرایش و بزرگ کند تا چهره کریه‌اش معلوم توده‌ها نگردد و باز همه این بزرگ کاری‌ها هم بنام اسلام و بنام راه سوم! به هر حال، اسلام دگماتیسم اکنون که دیگر در صحنه عمل قرار گرفته است، ناچار است تا ره سوم ادعایی خویش را در عمل پیاده کند و نشان دهد که سیستم اقتصادی مورد نظر او چیست؟ آنچه تا کنون نشانی داده شده، همانطوری که گفتیم تنها شامل بزرگ‌ها و آرایش‌هایی می‌شده که مثلاً با تخفیف بهره بانکی (به جای لغو آن) یا ملی کردن آبکی بانک‌ها و صنایع و از این قبیل چیزها عملی شده است.

مسئله دیگری که اسلام دگماتیسم باید بداند این است که بین کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها تفاوت بسیار زیاد است و او اشتباه فهمیده یا به او اشتباه فهمانده‌اند که کمونیسم همان سوسیالیسم است. البته کمونیسم، خود نوعی سوسیالیسم است اما سوسیالیسم اصیل و حقیقی نیست. همانطور که به قول ژرژ گوروچ در کتاب «دیالکتیک در دیالکتیک»، ما بیش از یک صد و پنجاه نوع «دیالکتیک» داریم، تعداد بی شماری هم سوسیالیسم داریم. مثلاً یک نوع سوسیالیسم خاص استالین است، یک سوسیالیسمی مائو دارد که با آن دیگر متفاوت است، یک سوسیالیسمی کاسترو دارد که خاص خودش است، یک سوسیالیسمی تیتو دارد، یک سوسیالیسمی در آلبانی پیاده می‌شود، یک سوسیالیسمی مورد توافق احزاب کمونیست اروپای غربی است و... و در کشور خودمان هم هر کدام از گروه‌های مارکسیستی، یک نوع سوسیالیسم خاص خود را دارند و اسلام نیز یک سوسیالیسم ویژه‌ای را معرفی می‌کند.

بنابر این با واژه سوسیالیسم نباید که برخورد مکانیکی بشود که مثلاً هر وقت گفته شد

سوسیالیسم، بگوئیم آها، این همان کمونیسم است و باید نفی شود و با آن مقابله گردد، تکفیرها و تفسیق‌هایی از این دست، بزرگترین بیچارگی‌یی که امروزه گریبانگیر جامعه ما شده، همین است که اسلام دکماتیسم از همان ابتدا یک برخورد مکانیکی با سوسیالیسم کرده و باعث زدگی و انزجار توده‌ها از آن گشته است. در حالیکه ما مهم‌ترین و اصولی‌ترین معیارهای اقتصاد سوسیالیستی را در خود اسلام و در شخص پیامبر و علی می‌بینیم. به قول مرحوم شریعتی، ابوذر خودش یک سوسیالیست خداپرست است. آن توحید اجتماعی و طبقاتی‌یی که منظور نظر تمامی پیامبران ابراهیمی بوده و پیامبر اسلام نیز به شدت از آن جانبداری می‌کرده است، مگر چیزی بجز سوسیالیسم است؟

اما متأسفانه امروز در جامعه ما تا اسم سوسیالیسم و توحید طبقاتی به میان آمد، فوری می‌گویند: هیس! نزدیک نروید که کمونیسم است و التقاتلی است. اسلام خودش اقتصاد دارد، خودش سیستم خاص اقتصادی دارد، خب چی هست؟ هیچی، یک راهی بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم. خب، این راه چگونه است؟ مالکیت خصوصی در حد مشروعش مجاز است. این حدش چقدر است و چیست؟ فعلا که نمی‌دانیم و هنوز معلوم نشده باید بنشینیم و حساب کنیم، حالا تا آن موقع که ما حساب بکنیم شما هر چقدر خواستی جمع آوری کن بعد اگر زاید بود ازت می‌گیریم!! و به قول دادستان کل انقلاب: «مالکیت خصوصی در اسلام حد و مرز ندارد!!»

آری، می‌بینیم که راه سوم این‌ها از هر التقاتلی، التقاتلی‌تر است و حد نهایت اش که هنوز در تئوری‌های و کتاب‌ها مانده (و به قول آن بابا هنوز حرف حساب نشده!) ترکیبی و التقاتلی است از سرمایه‌داری و سوسیالیسم، اما خودشان البته که این چیزها را التقاتلی نمی‌دانند بلکه فقط منتظرند تا کلمه سوسیالیسم از دهان یکی بپرد بیرون و این‌ها فوری مارک بزنند که این التقاتلی است. ما باید خودمان مستقل باشیم و همانگونه که «چپ و راست نابود است، اسلام پیروز است»^۷، «سوسیالیسم و سرمایه‌داری هم نابود است، اسلام پیروز است»^۸.

اما این‌ها امروز دارند خودشان در عمل واقف می‌شوند که راه سوم ادعایی‌شان در حقیقت همان راه اول است (یعنی سرمایه‌داری) که یک آب و رنگ تازه‌ای به آن زده شده است و راه سوم، عملاً وجود ندارد. از دیدگاه ما «راه سوم» تنها در رابطه با سیاست و موضعگیری‌های سیاسی مطرح است و وجود دارد. این راه سوم، همان

۷. که در اینجا نیز مقصود همان راه سوم است.

۸. البته منظور اسلام دکماتیسم است!

است که فرانتس فانون و شریعتی بدان معتقدند و آن را راهی میدانند که از نظر ظاهر شبیه به راه کشورهای غیرمتعهد^۹ است که یک استراتژی سیاسی جهانی را (در جهان گرسنه) در مقابل استراتژی شرق و استراتژی غرب تشکیل می‌دهد. ما در آینده طی مقاله مستقلی این راه سوم را بررسی خواهیم کرد. اما به لحاظ اقتصادی این راه سوم چیزی به جز همان سوسیالیسم نیست که در حقیقت راهی است بین کاپیتالیسم و کمونیسم (دقت شود).

به عبارت دیگر، این «راه سوم»ی را که ما بدان معتقدیم، هم از لحاظ سیاسی هم از نظر اقتصادی، مستقل از شرق و غرب می‌باشد. از نظر سیاسی که یک استراتژی مستقلی را پی گیری می‌کند که در مقابل استراتژی شرق و استراتژی غرب قرار می‌گیرد. از نظر اقتصادی نیز متکی بر سوسیالیسم عملی اسلام است که باز راهی است سوی کاپیتالیسم غرب و کمونیسم شرق. ما در این سری مقالات، سیستم اقتصادی این راه سوم را بررسی می‌کنیم و در مقاله دیگری که تحت عنوان «راه سوم» منتشر خواهیم ساخت، سیستم سیاسی و استراتژی مستقل سیاسی آن را بررسی خواهیم کرد. بنابراین، از نظر اقتصادی، اسلام چیزی بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری نیست، بلکه چیزی بین کاپیتالیسم و کمونیسم است و خودش تکیه سوسیالیستی دارد. در حقیقت سه راه بیشتر وجود ندارد: یکی کاپیتالیسم، دیگری سوسیالیسم و سومی کمونیسم؛ و لابد این‌ها که می‌گویند اسلام چیزی است بین کاپیتالیسم (سرمایه‌داری) و سوسیالیسم، حتماً منظورشان همان کمونیسم است که چیزی است بین کاپیتالیسم و سوسیالیسم!!

۵ - اسلام انطباقی و سوسیالیسم:

با نفوذ استعمار نو در شرق و به ویژه کشور ما، که این نفوذ از پس از جنگ دوم شدت بیشتری پیدا کرده بود، اندیشه‌های تازه‌ای در کنار اسلام دگماتیسم پیدا شده که بر آن بودند تا با انطباق دادن اسلام با علم و فرهنگ و تمدن پیشرفته غرب جنبه‌های دینامیک و پویای آن را حفظ کنند. ما این اسلام را «اسلام انطباقی» نامیده‌ایم و تاریخچه پیدایش و مراحل مختلف تحول آن را نیز در جزوه «گامی فرا پیش در راه بارور ساختن متد هندسی او...» مورد بررسی قرار داده‌ایم. اکنون در اینجا می‌خواهیم عکس‌العمل‌های این اسلام را نیز در برابر نفوذ سوسیالیسم به ایران، بررسی کنیم.

اسلام انطباقی، در پروسه تحول و تکامل خود از بازرگان تا مجاهدین خلق، سه عکس‌العمل متفاوت را در برابر سوسیالیسم از خود نشان داد، در ابتدا بازرگان و

یاریانش به واسطه گرایش‌های لیبرالیستی که داشتند، سوسیالیسم را عبارت از کمونیسم استالینی می‌دانستند و چون این کمونیسم را نیز منافی آزادی انسان و ارزش‌ها و اصالت‌های وجودی وی می‌دیدند و مشاهده می‌کردند که سوسیالیسم در روسیه به فاشیسم کشیده شده است، به شدت در مقابل آن ایستادگی کردند. اما آنچه‌اگرچه در پرسش و پاسخ شماره ۴ گفتیم، لیبرالیسم سیاسی اگر که به مبارزه طبقاتی و برابری اقتصادی تکیه نکند، حتماً به لیبرالیسم اقتصادی و سرمایه‌داری کشیده خواهد شد. بر این اساس مخالفت‌های اولیه خط اسلام انطباقی نیز الزاماً آن را به سمت سرمایه‌داری کشاند.

پس از آن، طالقانی آمد و در رابطه با دیدگاه‌های اقتصادی خویش، تعدیلی در گرایش به سرمایه‌داری ایجاد کرد و یک نوع سیستم گرچه همچون خط سوم اسلام دگماتیسم چیزی ما بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم را ارائه می‌داد، اما با اینحال بسیار مترقی‌تر از دیدگاه‌های اقتصادی اسلام دگماتیسم حتی پیشرفته‌ترین آن‌ها، بود ولی باز این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که طالقانی هم به نحو دیگری کوشش نمود تا سرمایه‌داری را بزک کند و آب و رنگی تازه ببخشد.

بعد از طالقانی، مجاهدین خلق قرار دارند که این‌ها آمدند و سوسیالیسم را پذیرفتند. اقتصاد به زبان ساده مجاهدین خلق، گرچه سوسیالیسم را به عنوان یک سیستم اقتصادی می‌پذیرند^{۱۰} اما با این حال یک شکل گنگ دارد و تئوری‌ها و سیستم بندی و چارچوب‌های کلی و جزئی‌اش مشخص نیست و تنها یک صورت کلی از سوسیالیسم را به دست می‌دهد. با تمام این احوال که سوسیالیسم آن‌ها یک حالت انطباقی با سوسیالیسم علمی دارد و مرزبندی‌ها و اصول و فروعش هم مشخص نیست، ولی باز این انتخاب آن‌ها و شهادت آن‌ها در پذیرش سوسیالیسم در آن شرایط اجتماعی قابل تقدیر است.

بنابر این کلاً می‌توان گفت که اسلام انطباقی در مواجهه با سوسیالیسم، دو شاخه شد: یک شاخه به طرف سرمایه‌داری رفت و سوسیالیسم را نفی نمود و یک شاخه به طرف سوسیالیسم رفت و آن را قبول نمود. طالقانی نیز مرز بین این دو شاخه و در واقع پل انتقال سرمایه‌داری به سوسیالیسم بود.

۱۰. اتخاذ چنین موضعی از جانب سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران نسبت به سازمان مجاهدین مربوط به سال‌های قبل از ۱۳۶۰ می‌باشد

۶ - اسلام تطبیقی و سوسیالیسم:

سردمداران اولیه اسلام تطبیقی مثل سید جمال و اقبال، گرچه تکیه زیادی به مبارزه طبقاتی و تضاد کار - سرمایه در برابر تضاد خلق - استعمار نداشتند، اما با این حال در مواردی چند، موضع خود را در قبال توحید طبقاتی و مبارزه ضد استثماری بیان داشته‌اند. شریعتی نیز هر چند که به تضاد خلق - امپریالیسم و خلق - استبداد توجه بیشتری و افزون‌تر داشت ولی تضاد کار - سرمایه را نیز از یاد نمی‌برد و مکرر به مبارزه ضد استثماری تکیه می‌کرد^{۱۱}. با این همه گرچه وی موضعگیری خود را در قبال سوسیالیسم روشن نموده است اما موفق نشده تا تئوری‌های اقتصادی خود را منسجم کند و ارائه دهد.

سیدجمال، در رابطه با دشمن عمده خویش، به مبارزه طبقاتی توجه چندانی نمی‌کرد و هر چند که بدان معتقد هم بود و در سخنرانی‌هایی که برای دهقانان مصری می‌کرد، بر ضرورت مبارزه ضد استثماری تکیه می‌نمود اما عملاً آنچنان سرگرم مبارزه ضد استثماری و تضاد خلق - استعمار بود که گاه مبارزه ضد استثماری و تضاد کار - سرمایه را به فراموشی می‌سپرد. البته نباید منکر این شد که این کار وی اشتباه بوده است وی می‌بایست که در کادر تضاد خلق - استعمار، تضاد کار - سرمایه را هم مطرح می‌کرد و به آنهم توجه می‌نمود. سید در حرکت خویش از آنجا که مبارزه ضد استثماری را مبنا قرار داده بود احتیاج به یک بسیج توده‌ای داشت. در جهان تشیع وی توانست با تکیه بر روحانیت شیعه (اسلام دگماتیسم) که نفوذ چشم‌گیری در توده‌ها داشت این بسیج را بدست آورد و خلق‌ها را بر علیه استعمار بشوراند. اما در جهان تسنن به علت وابسته بودن دستگاه روحانیت تسنن به دستگاه ظلمه، وی نمی‌توانست از چنین امتیازاتی برخوردار گردد. این است که در آن مناطق، گاه مجبور می‌شد که خودش مستقیماً با توده‌ها تماس بگیرد و در ضمن همین تماس‌های توده‌ای بود که وی، تضاد کار - سرمایه را نیز مطرح می‌ساخت^{۱۲}. زیرا که وقتی با توده مردم نشست، ناچار خواهی بود که درد دل وی را بفهمی و برایش بازگو کنی.

اما این هست که با تمام اشکالی که بر حرکت سید جمال وارد است که چرا تضاد کار - سرمایه را به طور عام مطرح نمی‌ساخته است، ولی از آنجا که وی در حرکتش بر «توحید عینی» و توحید اجتماعی تکیه داشته است، خواه ناخواه سوسیالیسم را در شکل توحید طبقاتی می‌پذیرفته و آن را در قالب «توحید» مطرح نموده است. به عبارت

۱۱. در مورد دیدگاه‌های سوسیالیستی معلم شهید در سری جزوات «چه نیازی به حرکت شریعتی؟» مفصلاً صحبت خواهیم کرد.

۱۲. نظیر سخنرانی‌هایی که برای دهقانان مصری می‌کرد.

دیگر، توحید سیدجمال، خود به خود سوسیالیسم را نیز در بردارد.

بالاخره ادامه این حرکت به شریعتی می‌رسد و وی سوسیالیسم را در شکل اسلام تطبیقی بیان می‌کند و برخی خطوط و اصول آن را نیز مشخص می‌نماید. با این حال دیدگاه کلی وی و تئوری‌های اقتصادش مشخص نیست و این نیز گرچه اشکالی است بر حرکت وی، ولی باز به خاطر آن بوده است که او مبارزه ضد استبدادی، ضد استعماری و ضد استحماری (نو و کهنه) را نسبت به ضد استثماری برتری می‌داده است.

به این ترتیب، نکته مشخصی که در حرکت سردمداران اسلام تطبیقی بچشم می‌خورد، این است که هیچکدام سوسیالیسم را نفی نمی‌کنند و تضادی با آن ندارند به ویژه شریعتی که اساساً خود، برای نخستین بار علناً سوسیالیسم را در کادر اسلام تطبیقی مطرح می‌سازد و در اواخر زندگی‌اش سخنانی پیرامون اقتصاد اسلامی دارد و دست نوشته‌های پراکنده‌ای نیز که حاکی از توجه او به ضرورت طرح و تدوین سیستم اقتصادی سوسیالیسم اسلامی است، از وی موجود است؛ و اکنون، این وظیفه و رسالت ماست تا در ادامه حرکتش، بکوشیم تا سوسیالیسم را طرح و تدوین نمائیم و به شکلی سیستماتیک ارائه دهیم.

۷ - بی برنامه گی لیبرالیسم - ارتجاع، ریشه در کجاها دارد؟

اسلام در کشور ما، دو تا ضربه از مارکسیسم خورد: ضربه اول را مارکسیسم علمی بر آن وارد کرد و سبب شد تا در رابطه با ضدیت که نسبت به مذهب و خدا داشت اسلام دگماتیسم در مقابل آن ایستادگی کند و در مبارزه آن، سوسیالیسم را نیز نفی نماید و الزاماً به سوی سرمایه‌داری گرایش پیدا کند. ضربه دوم را نیز مارکسیسم دولتی استالین بر پیکر اسلام وارد آورد و باعث گشت تا با پیدایش فاشیسم از کمونیسم و حاکمیت استالین و لیبر حزبی و نابودی آزادی، اسلام انطباقی راست که تمایلات لیبرالیستی داشت، به شدت از کمونیسم و سوسیالیسم زده شود و آنهم به سوی سرمایه‌داری گرایش پیدا کند.

به این ترتیب، مارکسیسم علمی، اسلام دگماتیسم را به طرف سرمایه‌داری سوق داد و مارکسیسم دولتی نیز اسلام انطباقی راست را. در نتیجه شاخه اول اسلام انطباقی که در جهت ضدیت با کمونیسم و سوسیالیسم، در گردونه سرمایه‌داری افتاده بود، با اسلام دگماتیسم، که آن نیز در همین رابطه ضدیت، اسیر سرمایه‌داری شده بود یک

وجه اشتراک پیدا کرد و آن، ضدیت با مبارزه طبقاتی بود. این چنین بود که اسلام از یک طرف، از دو سو دچار انحراف گشت و به گرداب سرمایه‌داری غلطید و از طرف دیگر، دو سو که یک هدف مشترک پیدا کرده بودند، در رابطه با آن، به یکدیگر نزدیک شده و جوش خوردند. این‌ها همه باعث شد تا ما مسلمان‌ها، در یک شرایطی گرفتار شویم که مجبور باشیم تا به کمونیسم و سوسیالیسم خوب حمله کنیم و از اسلام خودمان بد دفاع نماییم. در حالیکه ما می‌بایست از آن‌ها بد دفاع می‌کردیم تا این بد دفاع کردن، تبدیل به خوب دفاع کردن از خودمان بشود. در اثر این حمله خود و دفاع بد بود که اسلام ما یک پیوندی با سرمایه‌داری خورد و اندیشه‌های سوسیالیستی آن در آوار انحراف مدفون ماند.

بعد از پیروزی انقلاب اخیر مردمان بود که اسلام دگماتیسم (که برای نجات خدا! دست به دامن سرمایه‌داری شده بود) و اسلام انطباقی راست (که برای نجات آزادی! دست به دامن سرمایه‌داری گشته بود)، در رابطه با وجه مشترکشان با یکدیگر متحد شده و دو جناح ارتجاع مذهبی و لیبرالیسم مذهبی را در بطن هیئت حاکمه تشکیل دادند. این‌ها از آنجا که در مبارزه‌شان هر دو انگیزه منفی (ضدیت با سوسیالیسم و کمونیسم و نیز ضدیت با استبداد^{۱۳}) برخوردار بودند هیچگونه برنامه ریزی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی و اداری نداشتند تا بتوانند در جهت سازندگی گام بردارند. این‌ها بر طبق همان انگیزه منفی‌شان در ضدیت با استبداد (لیبرالیسم مذهبی به خاطر نجات آزادی با استبداد ضدیت داشت و ارتجاع مذهبی هم به خاطر عقده‌ها و کینه‌هایی که از استبداد پهلوی به دل داشت با آن ضدیت می‌نمود)، تنها یک برنامه تخریبی داشتند و بر اساس آن توانستند، پس از ویران شدن کاخ استبداد بر ویرانه‌های آن به تقسیم قدرت مشغول شوند.

پس از انقلاب هم که آنها به حاکمیت رسیده بودند و استبداد را طرد نموده بودند، باز دچار یک انگیزه منفی مشترک بودند و آن ضدیت با کمونیسم و سوسیالیسم بود. بار دیگر به علت این انگیزه منفی، در این مرحله نیز آن‌ها یک برنامه تخریبی را در پیش گرفتند و نه یک برنامه سازندگی را. یک علت دیگر آنهم این بود که اینان اصلاً برنامه سازندگی قبلی نداشتند. مثلاً در زمینه اقتصاد، هر کدام از آن‌ها یک چیزی می‌گفتند: لیبرالیسم که کاملاً معتقد به سرمایه‌داری بود و جناح‌های مختلف ارتجاع نیز هر کدام یک راه سوم برای خودشان ساخته بودند و این راه‌های سوم هیچگونه تجانس نزدیکی و هماهنگی‌ای با یکدیگر نداشت. همه این تئوری‌های اقتصادی را اگر کنار هم می‌گذاشتی تا یک برنامه اقتصادی از درون آن بیرون بیاوری، آنچنان آش شله

۱۳. منظور، ضدیت با استبداد شاهنشاهی است.

قلمکاری ساخته می‌شد که آن سرش ناپیدا. یک ملقمه‌ای می‌شد از انواع و اقسام افکار و نظریات التقاطی که نه سر داشت و نه ته. مثلاً تئوری‌های اقتصادی ما را بگذاری کنار تئوری‌های علی تهرانی و این دو را در کنار دیدگاه‌های اقتصادی مطهری و این همه را با نظریات رضا اصفهانی جمع کنی و بعد اقتصاد توحیدی را هم به همه این‌ها اضافه کنی آنوقت ببین چی از آب در می‌آید!

به هر حال هیچگونه برنامه ریزی، چه در زمینه اقتصاد، چه در زمینه سیاست، چه در زمینه فرهنگ، چه در زمینه ارتش، چه در زمینه نظام اداری، هیچی وجود نداشت این بود که آن‌ها بر اساس همان انگیزه‌های منفی خود (که یکی ضدیت با استبداد بود دیگری ضدیت با کمونیسم) شروع کردند به تخریب. از خلق کرد شروع کردند و به خلق بلوچ و ترکمن و عرب پرداختند و در کنارش به تبلیغات بر علیه گروه‌های مترقی مسلمان و غیرمسلمان، دست آخر هم که لیبرالیسم مذهبی انطباقی جای خود را به لیبرالیسم مذهبی دگماتیسم داد. دیگر مساله چهره کامل‌تری به خود گرفت و هجوم به خلق کرد و دانشگاه‌ها و گروه‌های مترقی و آزادی‌های سیاسی و روزنامه‌ها و نشریات و افکار و عقاید مخالف آغاز گشت. همه‌اش هم به نام اسلام و به نام انقلاب فرهنگی!

این‌ها به جای آنکه مردم را بر علیه نظام پیچیده و غول آسای بوروکراتیک اداری که نیمی از وقت و نیروهای فعال مملکت را عاطل و باطل کرده و به یک وسیله سرگرمی و سرگردانی مردم تبدیل شده است، بسیج کنند و آن را از میان بردارند، به جای آنکه توده‌ها را بر علیه سرمایه‌داری وابسته و امپریالیسم جهان خوار به طور اصولی بسیج نمایند. به جای آنکه با تشکیل یک ارتش واقعی خلقی بکوشند تا در دراز مدت نظام میلیتاریسم وابسته به امپریالیسم را خرد کنند و به جای آنکه سیستم پیچ در پیچ و کاملاً وابسته تکنوکراسی و صنعت را از بین ببرند و در جهت ساختن یک صنعت مستقل گام بردارند و به جای آنکه... آمدند و توده‌ها را بر علیه دانشگاه و دانشجوی مبارزی که در دوران سپاه سکوت و سکون حوزه‌ها و در دورانی که طراحان اقتصاد توحیدی در کنار رود سن پاریس، دوران فرار خویش از مبارزه را به اسم تبعید می‌گذراندند، در خون و مبارزه و شکنجه و زندان و ترور و اختناق دست و پا می‌زدند و فریاد حق طلبی‌اش لحظه‌ای خاموش نمی‌شد، بسیج کردند. این برنامه تخریبی است دیگر. سازندگی که بلد نیستند، پس باید توده‌ها را به یک چیز دیگری مشغول و سرگرم کنند و مرتب آن‌ها را بسیج نمایند که این را بگیر، آن را ببند، فلان را خراب کن، این را ویران ساز، آن‌ها را بکش... همه‌اش تخریب و نابودی و ویرانگری.

اگر که کار مثبتی هم می‌کردند یا مثل سپاه پاسداران، در نهایت به استخدام عملیات

تخریبی شان درآمد و یا اینکه مثل برنامه جهاد سازندگی یا مبارزه با فئودالیسم به خاطر رقابت و ضدیت با مارکسیست‌ها و گروه‌های مارکسیستی انجام می‌شد مثلا این‌ها می‌رفتند در گنبد می‌دیدند که تمام درسرها به خاطر فئودالیسم و چریک‌های فدایی توده‌ها را بر علیه فئودال‌ها بسیج کرده‌اند، این است که این‌ها هم می‌روند آنجا و چند تا فئودال را می‌گیرند و اعدام می‌کنند تا در صحنه رقابت، گوی را از چریک‌های فدایی ببرند؛ و یا اینکه به خاطر مبارزه‌ای که در مناطق مختلف، گروه‌های مارکسیستی بر علیه فئودالیسم راه انداخته بودند، این‌ها هم آمدند در رقابت و ضدیت با آن‌ها طرح تقسیم زمین‌ها و نابودی فئودالیسم را ارائه دادند و تبلیغات زیادی هم پیرامون آن به راه انداختند. اما واقعیت امر این است که این‌ها تضاد چندانی با فئودالیسم ندارند، همین‌ها بودند که در کردستان فئودال‌ها را بر علیه توده‌ها مسلح نمودند. همین‌ها بودند که در بلوچستان، مابین خان‌ها اسلحه پخش کردند، همین‌ها بودند که فئودال‌های بزرگ ایل قشقایی را در فارس تقویت نمودند.

۸ - سرنوشت آزادی و سرنوشت انقلاب در گرو سوسیالیسم:

آری، امروز درد بزرگ ملت ما این است که حاکمین بر آن‌ها هیچگونه برنامه ریزی ندارند و از طرفداران سرمایه‌داری بشمار می‌روند و همه گونه ادعای اسلامیت هم دارند و اینان بدون شک در گرداب سرمایه‌داری خفه می‌شوند، آنچنانکه انقلاب مشروطیت هم خفه شد، آنچنانکه مصدق هم خفه شد و تمامی حرکات مبارزاتی در نیم قرن اخیر خفه شدند. انقلاب زمانی پیروز خواهد شد و به موفقیت خواهد رسید که مبارزه طبقاتی در بطن آن صورت بگیرد. آزادی ادعایی آن‌ها نیز که از رهبر انقلاب تا آن مبلغین حوزه‌ها این همه از آن دم می‌زنند تنها بدین خاطر دارد به سمت استبداد پیش می‌رود که بر برابری اقتصادی استوار نیست. وقتی مبارزه طبقاتی صورت نگیرد، آزادی هم بر برابری استوار نخواهد شد و وقتی که هم آزادی بر برابری استوار نباشد، حتما به لیبرالیسم اقتصادی و سرمایه‌داری و سرانجام اختناق سیاسی منجر خواهد شد. البته این را نیز باید گفت که مبارزه طبقاتی من‌های آزادی نیز، به دیکتاتوری فاشیستی استالینی خواهد انجامید.

وقتی که مبارزه طبقاتی انجام نمی‌گیرد، دولت هم چاره‌ای جز این ندارد که سرمایه‌داران و صاحبان صنایع ورشکسته و فراری را به کار دعوت کند و سرمایه‌های ملت را در اختیارشان بگذارد و بگوید که کارخانه‌ها را راه بیندازید، این هم سرمایه! اسمش را هم می‌گذارند تلاش برای به راه انداختن چرخ‌های اقتصادی مملکت! اینچنین است که سرمایه‌داری دوباره زنده می‌شود و سرمایه‌دارانی که از ترس خشم انقلابی ملت

فرار کرده‌اند، بکار استثمار دوباره توده‌ها دعوت می‌شوند و امکانات هم برایشان فراهم می‌گردد. در چنین اوضاع و احوالی است که دیگر آزادی نمی‌تواند دوام بیاورد و حتماً باید جای خود را به استبداد بدهد. این است که به اسم انقلاب فرهنگی به دانشگاه‌ها حمله می‌کنند، روزنامه‌ها و نشریات مترقی را تعطیل می‌کنند، زندان‌ها را از آزادیخواهان پر می‌کنند، فریاد حق طلبی خلق‌های اقلیت را با گلوله و بمباران پاسخ می‌دهند. چرا؟ زیرا که سرمایه‌داری می‌خواهد بار دیگر بیاید و باید جای پایش را پاک کرد، موانع راهش را برداشت و پاکسازی کرد! آری پاکسازی نیروهای انقلابی و ضد سرمایه‌داری و طرفدار سوسیالیسم. حال چه مذهبی و چه غیرمذهبی.

تا زمانی که جهتگیری طبقاتی، دیدگاه اقتصادی و موضع طبقاتی انقلاب تعیین نشود و این مسئله روشن نگردد که آیا انقلاب به راستی حامی مستضعفین است یا دشمن آنان؟ انقلاب مفهوم خویش را باز نخواهد یافت و آزادی، محبوس و محصور خواهد ماند. انقلاب به ارتجاع و آزادی به استبداد خواهد انجامید، برنامه‌هایی نظیر جهاد سازندگی و بنیاد مستضعفین و این‌ها هم چیزهایی بود که رژیم پهلوی هم به صورت اصلاحات ارضی و سپاه دانش و سپاه ترویج انجام می‌داد تا توده‌ها را سرگرم کند، منتها آن رژیم نه خودش صداقت داشت و نه مجریان اوامرش در حالی که این رژیم گرچه خودش صداقت ندارد اما مجریان اوامرش که بیشتر خود توده‌های مردم و یا دانشجویان و دانش آموزان با اخلاص هستند، صداقت دارند و اگر در رابطه با جهاد سازندگی و سایر برنامه‌های رفرمیستی رژیم نیز پیشرفتی مافوق برنامه‌های رژیم پهلوی هم بدست آمده، به اصطلاح از کاکل سر این‌ها بوده است نه برنامه‌های دولت و هیئت حاکمه.

تا یک اقتصاد مستقل سوسیالیستی اسلامی وجود نداشته باشد، تا مبارزه طبقاتی به طور اصولی و بنیادین صورت نگیرد، سخن از آزادی گفتن فریبی بیش نیست. البته مبارزه طبقاتی هم این نیست که مثلاً برای رقابت با چریک‌های فدایی بروند و چند تا فئودال را اعدام کنند، خیر. ماهیت فرهنگ انقلاب می‌بایست یک ماهیت ضد طبقاتی باشد و اگر چنین نباشد حتماً طبقاتی است. ماهیت حرکت‌های طبقاتی، ماهیت وابستگی است، ماهیت مرگ است و نابودی است. امروز انقلاب دارد می‌افتد روی ریل تدافع و از تهاجم بیرون می‌رود. چرا که هیچ برنامه سازندگی ندارد، اقتصادش مشخص نیست، فرهنگ‌اش و سیاست‌اش مشخص نیست، موضع طبقاتی‌اش بر اساس انگیزه مکتبی و مثبت استوار نیست و یک چنین انقلابی حتماً به نابودی خواهد انجامید و آزادی را هم با خود به گورستان خواهد برد.

۹ - ضرورت طرح اقتصاد سوسیالیستی اسلام برای ما:

با تمامی اوصافی که گفته شد، امروز در جامعه ما شرایطی را به وجود آورده‌اند که هر کس بخواهد دم از اقتصاد سوسیالیستی بزند فوراً برچسب کمونیستی بودن و التقاطی بودن به او می‌خورد. خود این‌ها هر ملقمه اقتصادی و هر اقتصاد التقاطی و حتی ایدئولوژی التقاطی (که در فرصت‌های آینده، التقاط ایدئولوژی آن‌ها را، یعنی اسلام دگماتیسم را هم بررسی خواهیم کرد) که می‌خواهند، مجازند که درست کنند و هر بلایی که بر سر اسلام بخواهند بیاورند کاملاً آزادند و حتی کسی جرأت اعتراض بدان‌ها را ندارد اما همینکه مسئله مالکیت عمومی و سوسیالیسم مطرح شد، بلافاصله چماق‌های تکفیر بر سر دست‌ها بلند می‌شود و فریاد وا اسلاما! وا قرانا! (و در واقع وا سرمایه‌داریا!) بلند می‌شود که این‌ها کمونیست‌اند و التقاطی!

این است که ما در اینجا قبل از هر چیز می‌گوییم و بعد از این هم اثبات خواهیم کرد که سوسیالیسم و کمونیسم استالینی از هم جدا هستند و به هیچ وجه نمی‌توان آن دو را یکی دانست؛ و باز علیرغم تمام تهمت‌ها و شایعه‌ها و بچسب زدن‌ها و تکفیر و تفسیق کردن‌ها، ما تصمیم داریم تا در شرایط کنونی، موضع خودمان را نسبت به سوسیالیسم اسلامی روشن کنیم و معتقدیم که هر حرکت اصیل توده‌ای و مردم‌گرا، می‌بایست در وهله اول موضع طبقاتی خود را روشن کند و گر نه منافق است، ما خود، در اولین شماره آرمان مستضعفین، در اساسنامه سازمان، این موضع خویش را روشن نموده‌ایم و پس از آن هم در مناسبت‌های مختلف، مقالاتی و مطالبی راجع به آن داشتیم، با توجه به اینکه ما موضع خود را در قبال سرمایه‌داری و ضرورت مبارزه طبقاتی در کادر مبارزه ضد امپریالیستی روشن کرده‌ایم اما دیدگاه‌ها و نقطه نظرهای تنوریک خویش را راجع به سوسیالیسم مورد اعتقادی خود را تاکنون مطرح نکرده‌ایم. علتش هم آن بوده است که ما می‌خواستیم تا تئوری‌های مکتبی خویش را و ایدئولوژی خویش را مقدم بر تئوری‌های اقتصادی بیاوریم تا بتوانیم در باروری این‌ها از آن‌ها کمک بگیریم.

اساساً دیدگاه‌ها و تئوری‌های اقتصادی می‌بایست در کادر تئوری‌ها و پارامترهای مکتبی شکل پیدا کند. بدین خاطر که ما همانگونه که انواع و اقسام سوسیالیسم را هم داریم، اما چه چیزی است که نوع سوسیالیسم اعتقادی ما را مشخص می‌سازد؟ ایدئولوژی و ضوابط مکتبی. اگر که ما اسلام را و ایدئولوژی مکتبی خویش را مطرح نمی‌کردیم و ضوابط و معیارهای آنرا تعیین نمی‌نمودیم، سخن از اقتصاد و سوسیالیسم گفتن کاری به جز افزودن شبهه انجام نمی‌داد و بنابراین، لازمه و ضرورت طرح اقتصاد سوسیالیستی اسلام شناختن و طرح خود اسلام است، به همین دلیل ما از آغاز کارمان سعی بر این داشتیم تا تبیین انسانی، تبیین اجتماعی و تبیین تاریخی خود

را از همان درس‌ها و مقالات اول روشن کنیم و ارائه دهیم تا اینکه ایدئولوژی‌مان بر مبنای سه پارامتر انسان، اجتماع و تاریخ شکل پیدا کند. آنگاه که دیدگاه ما راجع به انسان (اومانیزم)، راجع به جامعه و راجع به تاریخ (فلسفه تاریخ) روشن می‌شود، ما می‌توانستیم دیدگاه خود را در مورد اقتصاد اسلامی نیز روشن سازیم و اینچنین بود که اقتصاد ما می‌توانست بر اساس تبیینات مکتبی‌مان شکل پیدا کند.

تا پیش از این، خط ایدئولوژیک ما (در سه مورد فوق) مشخص نبود و بارور نبود و چون میزان باروری سوسیالیسم اسلامی بستگی تام به میزان باروری خط ایدئولوژیک اسلام دارد، در نتیجه ما لازم بود که قبل از هر چیز در جهت باروری هر چه بیشتر ایدئولوژی خویش کوشش کنیم. در این رابطه بود که مسائل بسیاری از قبیل: شناخت، فلسفه تاریخ، انسان‌شناسی، وحی، دیالکتیک، روابط فرد و جامعه، نفس، پراکسیس، متدهای شناخت و... را مورد بررسی قرار دادیم و امروز گرچه هنوز هم ایدئولوژی ما کامل نشده و مسائل بسیار دیگری را نیز می‌بایست مطرح کنیم، امام دیگر به آن حد از باروری رسیده است که ما بتوانیم به موازات آن، مسئله اقتصاد و سوسیالیسم اسلامی را نیز مطرح نماییم. در این صورت به مراتبی که ایدئولوژی ما رو به کامل شدن می‌گذارد و تقویت می‌گردد، دیدگاه‌های سوسیالیستی ما هم می‌تواند بارور و به تکامل برسد.

مسئله مهم و فوری‌ای که از آغاز کار خویش با آن مواجه بوده‌ایم، این بود که هر گاه بخواهیم اقتصاد اسلامی را بررسی کنیم، قبل از هر چیز لازم است که آن را سرمایه‌داری زدایی و کمونیسم زدایی بکنیم، اما لازمه این کار، آن است که پیش از هر چیز خود اسلام و مکتب اصیل و راستین اسلام را آفت زدایی کنیم و از آلودگی‌ها و التقاط‌هایی که اسلام دگماتیسم بر آن وارد کرده و نیز از انطباق‌اتی که اسلام انطباقی در مورد آن صورت داده است، پاکش گردانیم. در این صورت است که ما می‌توانیم بر مبنای این اسلام پاک و صیقل یافته، اقتصاد ناب و خالص اسلامی را که آفت زدایی شده است، بنا کنیم.

بنابراین برای آفت زدایی اقتصادی قبلاً باید آفت زدایی ایدئولوژیکی انجام داد و ما که اکنون تا اندازه‌ای توانسته‌ایم در زمینه آفت زدایی از ایدئولوژی اسلامی پیش رویم، قصدمان این است که با انتشار این سری مقالات، گامی در مسیر آفت زدایی از اقتصاد اسلامی هم برداریم.